

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابي
القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيّما بقيّة الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

بحث در ادله‌ای بود که به آن‌ها استناد می‌شود برای اثبات حرمت مخالفت قطعی در
مواردی که علم اجمالی داشته باشیم به دو تکلیف یا چند تکلیف متباین؛ دلیل اول عبارت
بود از این که این ترخیص که این مخالفت قطعی؛ معصیت است و معصیت قبیح است
عقلاً، پس بنابراین مخالفت قطعی نمی‌شود کرد که این را مناقشه کردیم. که معصیت
شدن در صورتی است که مولا ترخیص نداده باشد. بنابراین این نیاز دارد؛ این برهان به
این که بگویید مولا هم ترخیص نداده است یا نمی‌تواند ترخیص بدهد. و الا اگر ترخیص داد
معصیت نمی‌شود چون مخالفت با مولا نیست.

دلیل دوم که از آن محقق اصفهانی قدس سره هست این بود که ترخیص در این جا یعنی
همان مطلب که درست است، معصیت معلق است اما این معلق علیه که اذن باشد و
ترخیص بشود قابل تحقق نیست چون نقض غرض است. پس بنابراین چون محال است
که مولا «بالاستحالة العقلية بالعقل النظري»، ترخیص بدهد در مخالفت قطعی، بنابراین
هیچ گاه چنین ترخیصی وجود ندارد. وقتی ترخیص وجود نداشت مخالفت با تکلیف معلوم
بالاجمال می‌شود معصیت، پس اصل این که معصیت در صورتی تحقق پیدا می‌کند که مولا
ترخیص ندهد، اذن ندهد، این درست است، این مقبول است. إنما الکلام در این است که
اذن دادن در این موارد مستحیل است؛ چون نقض غرض است. بنابراین اگر به حسب
ظاهر ادله‌ای هم وجود داشته باشد که دلالت بر ترخیص می‌کند؛ آن ادله را باید تعویل کرد
یا ترک کرد چون مخالفت با یک حکم قطعی بتی عقلی دارد دیگر، حالا چرا ترخیص؛ نقض
غرض است؟ ایشان فرمودند به خاطر این که هیچ فعلی از افعال مولا بدون داعی
نمی‌شود و هم چنین دیگران، هیچ عاقلی فعلی را بدون داعی نمی‌تواند انجام بدهد، علت
غائی می‌خواهد و تکلیف که یکی از افعال مولا هست عبارت است از امر و نهی به داعی
انبعاث یا انزجار، این پس مراد از تکلیف و غرض از تکلیف جعل داعی و انگیزه هست در
نفس عبد إما بالفعل در موارد وجوب و إما بالترک در موارد حرمت، و فرض تکلیف یعنی
فرض این که مولا می‌خواهد داعی به فعل یا داعی به ترک را در نفس عبدش ایجاد کند،
غرضش این است. آیا این غرض قابل اجتماع است با این که بگوید مرخص هستی انجام
ندهی، مأذون هستی در این که انجام ندهی؟ اگر می‌خواهی داعی در نفس ایجاد بکنی
پس چرا می‌گویی مأذون هستی که انجام ندهی، مرخص هستی که انجام ندهی، این
ترخیص و اذن در مخالفت منافات دارد و قابل اجتماع نیست با این که داعی او و یعنی
غرض او جعل داعی و انگیزه در نفس عبد است به فعل یا به ترک. این حاصل کلام محقق
اصفهانی قدس سره هست.

به این فرمایش ایشان در کلمات اعلام نقضاً و حلاً پاسخ داده شده و اشکال شده.

أما النقض: شيخنا الاستاد قدس سره در تسديد الاصول این جور فرمودند که «فانا نستله عن امر الترخيص الموجود قطعاً في الشبهة البدويه و أن التكليف الموجود فيها قد رُخص في مخالفته مع انه لا ريب في أنه تكليف حقيقي يكون الغرض منه جعل الداعي» نقض به شبهات بدويه است. در شبهات بدويه لا اشكال که هم خود ایشان و هم دیگران قبول دارند که برائت شرعيه وجود دارد. برائت شرعيه همان ترخيص است دیگر، همان اذن در مخالفت است. در موارد شبهات بدويه آیا احتمال، یعنی تکليف وجود ندارد اصلاً در آن موارد و برائت برای آن جاهایی است که حتماً تکليف نیست یا نه ممکن است تکليف باشد، عبد هم احتمال تکليف می‌دهد؟ در عین حال با این که احتمال تکليف می‌دهد و واقعاً هم ممکن است تکليف وجود داشته باشد مولا می‌گوید که «رُفع ما لا يعلمون، مطلقاً و حلاً و امثال ذلك»، دارد اذن می‌دهد. هر جور شما آن جا بین آن حکم واقعی که خدای متعال دارد که حکم واقعی هم شما می‌گویید آن حکمی است که غرض از او جعل داعی است در نفس عبد، اگر این جا اشکال دارد آن جا هم اشکال دارد.

س: مشروط به علم هم نیست، این را هم اضافه بکنید

ج: و اگر آن جا اشکال ندارد پس این جا هم اشکال ندارد. پس نقض می‌کنیم به موارد شبهات بدويه،

س: که مشروط به علم نیست را هم اضافه باید بکنیم دیگر

ج: بله؟

س: که مشروط به علم نیست؛ فرض هم این است که تکليف هم مشروط به علم نیست

ج: بله دیگر، در موضعش علم اخذ نشده که.

س: اگر کسی بگوید دیگر نقض نمی‌شود. کسی بگوید تکالیف... مشروط به علم هستند دیگر ...

ج: بله، آن که خلاف است خب، یعنی خلاف مبنای ایشان به همه هست.

بعد ایشان این را تأیید می‌کنند این فرمایش خودشان را به این که در ادله مرخصه‌ی ما از ائمه (ع) همین طور که قبلاً خواندیم این عبارت آمده؛ «حتی تعرف الحرام منه بعینه». «کلّ شيء فيه حلال و حرام فهو لك حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه» یا «کلّ شيء لك حلال حتی تعرف الحرام منه بعینه»، ظاهر این جمله بلکه صریح این جمله چیه؟ «حتی تعرف الحرام» یعنی همان حرام که مشکوک بود برای تو بشناسی، یعنی در همان جایی که من به تو گفتم حلال، این حلال بود با این که این حرام هم بود. با این که حرمت بود؛ گفتم برای تو حلال است تا کی؟ تا همان حرام را که مشکوک تو بود معلوم بشود برای تو، پس خود این روایت صریح است در این که حلیّت شارع با حرمت واقعی جمع شده، چون می‌گوید «حتی تعرف الحرام» الحرام یعنی همان حرام مشکوک دیگر، آن را بشناسید. پس تا قبل از این که من بشناسم، این جا چه بوده؟ ترخیص شارع با حرام واقعی جمع شده، بنابراین لکم این که شما این مناقشه را تبدیل به دو مناقشه بکنید. یکی نقض؛ همین جور بگویید آقا در شبهات بدويه خود شما قائل هستید، همه اصولیین قائل

هستند، پس چه می‌گویید که برائت شرعیه داریم؟ حتی حق الطاعه‌ای‌ها هم می‌گویند برائت شرعیه را داریم.

اشکال دوم این هست که آیا این روایات حلّ، روایات برائت قابل تصدیق است یا این‌ها باید طرد بشود؟ بگوییم این خلاف حکم عقل است. هیچ اصولی حتی شما، کسی این روایات حلّ را می‌آید طرد نکند بگوید مضمونی است که قابل تصدیق نیست، باید کنار گذاشت؟ احدی این حرف را نمی‌زند که احادیث حلّ قابل تصدیق نیست و باید کنار گذاشت. پس این هم دلیل است بر چی؟ بر این که «يُتَّبَعُوا الْإِنْسَانُ» (قیامت/13) آن نقض و این روایات از منبهای است که نفس ما را آگاه می‌کند که این حد اشکال باید داشته باشد و این حد درست نیست. حالا جوابش هم ولو جواب حلی‌اش هم ناتوان باشیم از دادن، می‌فهمیم که این حد درست نیست و کافی لنا ذلک؛ این اشکالی است که مرحوم استاد قدس سره در تسدید الاصول فرمودند. در بعضی کلمات محققین دیگر هم این مطلب وجود دارد که اگر شما بخواهید این جا اشکال بکنید، در شبهات بدویه هم اشکال هست. این ایراد و این فرمایش به حسب مبانی محقق اصفهانی قدس سره وارد بر فرمایش ایشان نیست. چرا؟ چون ایشان می‌فرمایند که غرض از تکلیف، جعل داعی است لدی الوصول نه مطلقاً و در شبهات بدویه چون وصول نیست پس آن جا مولا داعی ندارد. پس اگر ترخیص بدهد مخالفت با داعی... نقض غرض خودش را نکرده، غرضش قبل الوصول نیست. غرضش بعد الوصول است.

حالا توضیح مطلب؛ ایشان این مطلبی را که نقل کردیم و حالا مورد مناقشه وارد شده از طرف بزرگان، این مطلب را ایشان در صفحه 232 فرمودند. در جواب فرمایشی از فرمایشات محقق خراسانی؛ آقای آخوند، بعد که وارد تحقیق المقام می‌شود خود ایشان، مقدماتی را ترتیب می‌دهد تا استنتاج کند. در مقدمه ثانیه که در صفحه 236 بیان فرموده و قبلاً هم در بحث‌های گذشته این مطلب را از ایشان نقل کردیم، ایشان فرموده است که «أن الإنشاء بالداعی جعل الداعی لا يدعوا فی نفوس العامه الا باعتبار ما يترتب علی مخالفته من العقوبه» خود بکن و نکن مولا این ایجاد انگیزه و داعویت در نفوس عامه مردم نمی‌کند؛ مگر به جهت آن استحقاق عقوبت که بر آن مترتب می‌شود. و الا اگر مولا بگوید انجام بده ولی من هیچ کار با تو ندارم اگر انجام ندادی، عقابت نمی‌کنم، مؤاخذات نمی‌کنم، انجام نمی‌دهم، داعی ندارد برای انجام دادن. داعویت اوامر و نواهی شارع، این در نفوس عامه در جایی است که عقوبت باشد؛ یعنی استحقاق عقوبت باشد، باعتبار ما يترتب علی مخالفته من العقوبه، فما لم يصل بنحو يستحق علی مخالفته العقاب لا يمكن أن يكون الداعيا فلا بد من وصوله تحقيقاً لدعوته» باید واصل بشود تا بتواند انگیزه ایجاد کند. پس روی مبنای ایشان تکلیفی که واصل نشود ممکن نیست دعوت بکند در نفوس عامه، وقتی چنین چیزی ممکن نیست که قبل الوصول دعوت بکند، چه طور می‌شود غرض کسی باشد که عالم به این است که این نمی‌تواند انگیزه باشد. بنابراین شارعی که عالم است به این که قبل الوصول این نمی‌تواند ایجاد داعویت در نفس عباد بکند، پس ایجاد داعویت قبل الوصول نمی‌شود غرض شارع باشد. چون می‌داند این قابل تحقق نیست تا غرضش باشد. غرض یک چیزی است که قابل تحقق باشد. چیزی که شارع می‌داند قابل تحقق نیست، چه طور می‌تواند غرض شارع از کارش باشد که امر باشد و نهی باشد؟ پس قهراً طبق مبانی آن بزرگوار غرض شارع از امر و نهی چیست؟ چرا امر و نهی می‌کند؟ چرا انشاء امر می‌کند، انشاء نهی می‌کند؟ به داعی این که بعد الوصول داعی عبد باشد، چون آن موقع ممکن است نه قبلش، و این می‌شود فارق بین شبهات بدویه و شبهات غیر بدویه، و شبهات مقرونه به علم اجمالی، در شبهات بدویه چون واصل

نشده به عبد، پس امکان این جهت نیست و مولا هم آن وقت غرضی ندارد. غرضش این است که برسد به آن جا، این‌ها هنوز ...، پس بنابراین اگر ترخیص داد نقض غرض خودش را نکرده، اما به خلاف جایی که علم اجمالی پیدا شده، علم اجمالی وصول است. پس بنابراین آن جا اگر بیاید ترخیص بدهد در آن جا نقض غرض خودش را کرده، این فرمایش محقق اصفهانی است. در امر اولی هم که ایشان ترتیب مقدمات داده، انصافاً کلماتش مطالب مدققانه‌ای و محققانه‌ای دارد در این جا ولی حیف که حوصله‌ها قاصر است از این که کلمات ایشان درست گفته بشود و بیان بشود. ما وقتی که انقلاب بود و درس‌ها تعطیل بود و کوران انقلاب بود خدمت همین استاد معظم‌مان آیت‌الله مؤمن رحمه‌الله علیه رسیدیم که در خانه‌ها به‌طور سیار جلسات درس را برگزار می‌کردند؛ ما از ایشان خواستیم گفتیم آقا ما می‌خواهیم دوتا کتاب را مثل سطح برای ما بیان کنید، یکی نه‌ایه الدرایه آقای اصفهانی است، یکی هم مقالات آقاضیاء. چون این دوتا کتاب احتیاج به استاد دارد و مثل سطح بیان کند، حالا اگر جرح و تعدیلی خواستید بکنید نقض و ابرامی هم بخواهید بکنید انجام بدهید ولی مثل کسی که سطح کفایه می‌گوید یا سطح مکاسب می‌گوید همه‌ی مطالب را چه جور بیان می‌کند این جوری بیان بکنید؛ ایشان هم قبول کرد. ولی یک چند جلسه‌ای که شاید گذشت از بس هر وقت می‌نشستیم فلان جا فلان طور شده، فلان جا فلان طور شده دیگر فرصت نمی‌گذاشت برای خاطر این که عملاً نشد؛ ولی در آن امر اولی هم که ایشان فرموده است در آن جا هم عبارت‌شان این است، فرموده: «و هکذا الانشاء داعی جعل الداعی یكون مصداقاً حقیقاً لجعل الداعی بوصوله» با وصولش هست که مصداق جعل داعی می‌شود و الا قبل از این که واصل بشود این انشاء مولا این اسمش داعی نیست، چیزی نیست که به جعل داعی و به این غرض باشد. این به خدمت شما عرض شود که اشکال اول. با این مطلبی که عرض کردیم پس آن روایت هم استفاده از آن که به عنوان تأیید آوردند یا گفتیم آن را منبّه ثانی قرار بدهی جواب آن هم روشن شد که آن جا چه فرمود؟ «حتی تعرف الحرام منه بعینه» یا «حتی تعرف الحرام» چون با قبل از این که شما بدانی یک انشائی است که هنوز تکلیف نیست، این غرض این چنینی برای، چیزی است که برای غرضش بعد است تا علم پیدا کردی با تحقق علم شما دو چیز محقق می‌شود، با وصول و علم شما دو چیز محقق می‌شود، یک: این که فوراً آن داعی دیگر فعلی می‌شود، محقق می‌شود؛ دو: تنجز حاصل می‌شود؛ هم‌زمان با همدیگر دو چیز حاصل می‌شود. این به خدمت شما عرض شود که مناقشه‌ی اولی که مناقشه‌ی نقضی است.

س: ...

ج: بله آقا؟

س: غیر از مبنای مرحوم اصفهانی که گفته اشکال بنابر مبنای ایشان وارد نیست که ایشان مبنایی دیگر همان

ج: بله اگر کسی این مبنا را قبول نکند بگوید که حقیقت تکلیف عبارت است که مثلاً شیخ‌الاستاد دام ظلّه در درس همین جاها بود که ایشان شاید می‌فرمودند که «جعل ما یمكن أن یكون داعیاً ولو بعیداً» الان می‌شود چی؟ الان می‌شود تکلیف حقیقی؛ چون تکلیف حقیقی معلوم نیست که الان داعویت داشته باشد ولو بعدها بتواند داعویت داشته باشد ولو بعدها؛ آن وقت اشکال باز این می‌شود که شما این را جعل داری می‌کنی که بعداً داعویت داشته باشد دیگر ولو بعیداً داعویت داشته باشد. وقتی می‌آیی ترخیص می‌دهی

چطور می‌توانی داعویت داشته باشی؟ ممکن است کسی این‌جوری بگوید، اگر چه این هم اشکال دارد.

س: بعد می‌شود پذیرفت این را؟

ج: بله؟

س: مینا را می‌شود پذیرفت؟

ج: کدام؟

س: این‌که بعداً حالا شاید داعویت داشته باشد، غرض مولا این است که...

ج: بله، چه اشکالی دارد؟ ایشان می‌گفتند امکان بعید هم کفایت می‌کند. اما صحبت سر این است که آقای اصفهانی سؤال می‌کند، می‌فرماید که آن بعدی که شما می‌گویید یعنی چی؟ یعنی بعد العلمش؟ بعد الوصولش؟ یا قبل الوصول؟ اگر بالاخره قبل الوصول می‌گویی که بله، نقض غرض می‌شود، قبل الوصول هم امکان ندارد، چون در نفوس عامه است. اگر بعد الوصول می‌گویید بعد الوصول که دیگر ترخیص نمی‌تواند داده باشد که بعد الوصول دیگر علم دارد ترخیص نمی‌آورد شارع که، اگر بعد الوصول بیاید ترخیص بدهد بعد الوصول، بله این نقض غرضش کرده.

س: ...

ج: داعویت فعلیه که دارد در واجب.

س: فی النعلق ممکن ان يكون مثلا الان يكون الارض موجود و لكن الداعوية فعلية ... معلق عليه فيكون هذا ... اما لو كان الامر مطلقا فكيف يكون الداعوية لاحقة؟

ج: نه، در واجب معلق وجوب فعلی است، در هیچ چیزی معلق نیست، واجب استقبالی است، الان می‌گوید «حُجَّ في ذی الحجة» الان بر هیچی معلق نیست، الان فعلیت دارد، وجوب فعلی است واجب استقبالی است الان بداعی این‌که آن موقع شما.... غرضش این است که آن موقع شما داعی شما بشود و انگیزه‌ی شما بشود، این اشکالی ندارد. آن وقت اگر حالا همین که غرضش این است که آن موقع داعی و انگیزه‌ی شما بشود بیاید یک کاری بکند که آن موقع داعی و انگیزه‌ی شما نشود، بگوید که آن موقع حج لازم نیست انجام بدهی، این نقض غرض است.

اما جواب حلی‌ای که این‌جا دادند به آقای اصفهانی قدس سره، جواب حلی. جواب حلی که نقض غرض گفتند لازم نمی‌آید و آن این است که ما باید غرض را ببینیم چه هست؛ تارة غرض مولا از این‌که تکلیف می‌کند این است که الا و لابد بلاشرط این داعی باشد برای عبد، تارة غرضش این است. یک مصلحت لزومیه‌ی غیر قابل گذشت از طرف مولا، مولا درک کرده که این‌جا وجود دارد و الا و لابد می‌خواهد عبد انگیزه در او پیدا بشود و آن را انجام بدهد یا انگیزه در او پیدا بشود ترک کند. اگر غرض این‌چنینی دارد مولا بله، این‌جا اگر بیاید ترخیص بشود نقض غرضش کرده، بلکه در این‌جا باید چه کار بکند مولا؟ باید برای مواردی که عبد هم شک دارد جعل احتیاط بکند و مواردی که مولا جعل احتیاط کرده کاشف از این است که غرض این‌چنینی دارد، مثل موارد مثلاً دماء، فروج، اعراض که گفته

احتیاط بکن. اما اگر غرضش در این حد از اهمیت نیست، غرضش این است که اگر این تکلیف به نحو علم تفصیلی روشن شد، علم را اخذ نمی‌کند در موضوع حکم ولی غرضش، غرضش این است که اگر این تکلیف به دست عبد رسید به علم تفصیلی انجام بدهد اگر نرسید هم نه، و ما به همین وجه فرمودند تصحیح می‌کنیم برائت شرعیه را در شبهات بدویه؛ آن‌جا غرض مولا این است که این تکلیف داعی بشود بر عبد اگر مرخصی و مأمن عقلی یا مأمن شرعی نداشت، اگر مأمن عقلی یا شرعی نداشت این داعی بشود در نفس او، اگر داشت که نه؛ فلذا چون جاهایی که مأمن دارد إما شرعاً و إما عقلاً این نقض غرضش نمی‌شود چون غرضش این نبود که حتی در این طرف؛ غرضش این بود که من تکلیف بخواهم بکنم و غرضم از این تکلیف این است که اگر عذری که شرعاً یا عقلاً او را معذور می‌دارد نبود این تکلیف او را وادار کند ترک کند یا انجام بدهد؛ غرضش این است، ممکن است غرض مولا چه باشد؟ غرضش این باشد که اگر علم اجمالی پیدا نکرد، علم تفصیلی پیدا کرد آن وقت اگر مولا بیاید در موارد علم اجمالی بگوید من نمی‌خواهم، مخالفت قطعیه بکنی اشکال ندارد، این کشف می‌کند از این که غرضش یک غرض مضیق بود، غرضش این نبوده که علی‌ای حال؛ پس بنابراین باید دید که غرض چه هست؟ غرض مولا ممکن است غرض مضیق باشد عند العلم تفصیلی باشد. البته ظاهر خطابات شرع و ظاهر ادله این است که غرض او مطلق است چه علم تفصیلی داشته باشی چه علم اجمالی داشته باشی، ظاهرش این است که غرضش مطلق است، چرا؟ چون این غرض‌ها از چه تراوش می‌کند معمولاً؟ از مصالح و مفاسد در متعلقات، مصالح و مفاسد هم معمولاً کاری به علم و علم تفصیلی و جعل تفصیلی و امثال ذلک ندارد، فلذا ظاهر ادله‌ای که صادر می‌شود از شارع این است که غرضش یک غرض مطلق است، فلذا می‌گوییم در موارد علم اجمالی هم این تکلیف وجود دارد و غرض مولا هم هست. اما این غیر از این است این بحثی که داریم الان می‌کنیم، بحث فعلی بحث عقلی است و این که آیا واقعاً می‌شود یا نمی‌شود ترخیص بدهند؟

س: درحقیقت ترخیص هم نیست دیگر، آن‌چه که بیان می‌شود درحقیقت ترخیص نیست دیگر، یعنی درواقع کاشف از این است که چنین چیزی نبوده.

ج: یعنی این چیزهایی که گفته حلال، برائت داری، می‌شود، اشکالی ندارد، این‌ها کشف می‌کند؛ چون یک تکلیفی که وجود دارد، یعنی افعَل لا تفعل را که نمی‌گوید افعَل لا تفعل من ندارم، چون مشترک بین عالم و جاهل است؛ اما غرض از آن افعَل معلوم می‌شود این نبوده که در حال اجمال من انجام بدهم.

س: بحسب لبّ یعنی ترخیص نیست دیگر، کاشف است.

ج: چرا ترخیص هست.

س: و ترخیص موقعی هست که یک چیزی باشد که...

ج: ترخیص بالاخره امر که هست، بکن که هست، الان ترخیص در این هست که می‌توانی این بکن را امتثال نکنی نه این که من بکن ندارم، نکن ندارم.

س: یعنی در این مورد من بکن ندارم...

ج: دارم، چرا، دارد اما غرضش این نیست که داعی در نفس من ایجاد بکند برای انجامش، این غرضش نیست.

خب حالا شما بگویند که چطور غرضش نیست؟ می‌گویند فعل بی‌غرض مگر می‌شود؟ این حرف دیگری است؛ این بزرگان این‌جا این‌جوری می‌گویند، می‌گویند این‌که محدود است امر مولا به جایی که علم تفصیلی داری علم اجمالی نداشته باشی، نه، این‌جا هم که علم اجمالی داری این‌جا هم.... و الا این خلف فرض لازم می‌آید که علم اجمالی به تکلیف دارم، اگر این علم اجمالی باعث بشود که تکلیف اصلاً نباشد پس بنابراین از وجودش عدمش لازم می‌آید، علم اجمالی به تکلیف مستلزم این است که پس تکلیف نداشته باشیم. نه فرض این است که داریم می‌گوییم علم اجمالی دارم به تکلیف این است که این تکلیف هست اما صحبت سر این است که آیا غرض از این تکلیف که وجود دارد، ایجاد داعی در نفس عبد هست یا نیست؟ ممکن است بگوییم نه، این غرضش یک غرض مضیقی است، غرضش در ظرفی که علم اجمالی داشته باشد نیست، کما این‌که آن‌جا هم در شبهات بدویه هم تکلیف وجود دارد اما غرضش از آن تکلیف موجود چه هست؟ این هست که اگر معذور نبود بالعدر العقلی أو الشرعی این داعی‌اش بشود و انگیزه‌اش بشود و چون آن‌جا فرض این است که شبهه‌ی بدویه هست و عذر شرعی دارد به‌خاطر ادله‌ی برائت شرعیه یا عذر عقلی دار به‌خاطر قبح عقاب بلا بیان پس بنابراین غرض مولا در آن‌جا وجود ندارد پس بنابراین ترخیصات شرعیه مضافاً با غرضش نخواهد بود. این هم جواب حلی است که داده شده؛ این جواب حلی آیا تمام است یا تمام نیست ان‌شاءالله فردا.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين